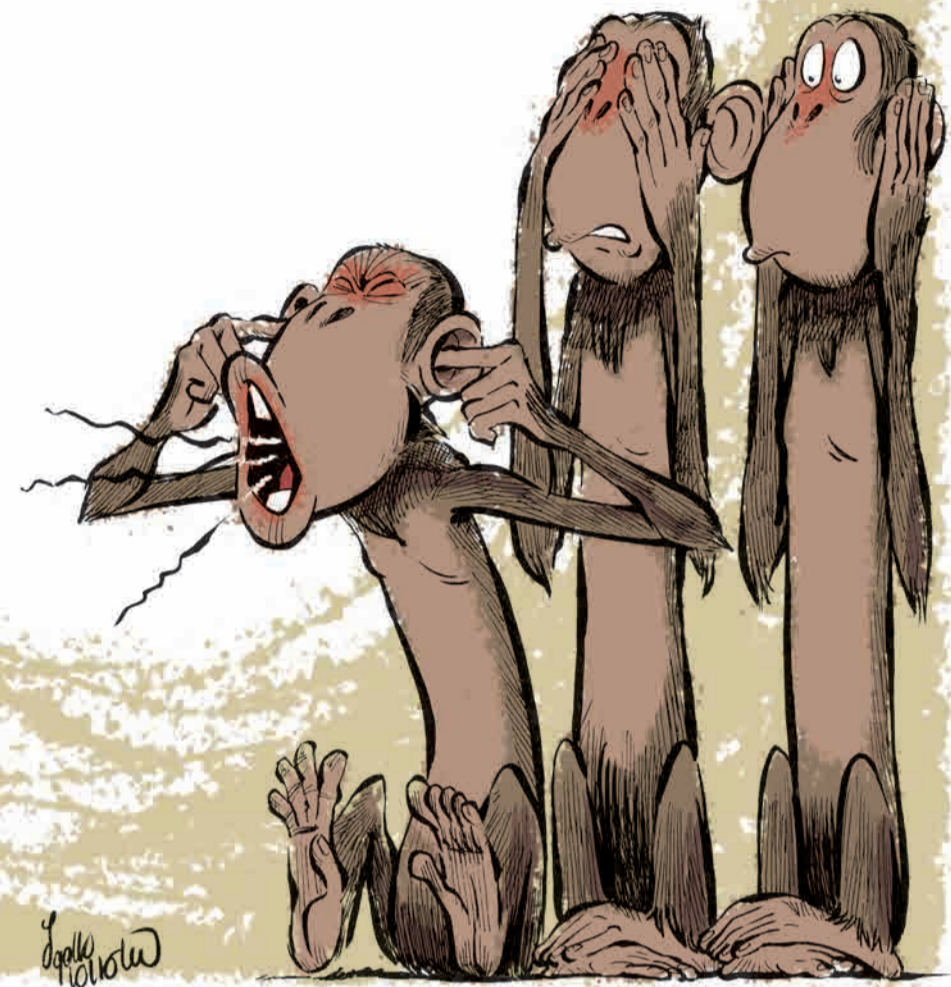




سلیمان طاهری
salmantaheri@gmail.com
کارنوئیست

تماشاخانه



شهر ونگ

پیراگفتم: به ماشد عرصه تنگ | توی دنیای پراز اندوه و جنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟ | خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»

صفحه روزانه طنز و کارتون
شماره نهم و نود و ششم

شهر ونگ

صفحه آخر

چهارشنبه ۱۱ بهمن ۱۳۹۸
سال هفتم شماره ۱۹۰۴

می‌توانید QRCode زیر را
با گوشی اسکن کنید



اینستاگرام شهر ونگ: Instagram.com/shahrvang1 | ایمیل شهر ونگ: shahrvang1@gmail.com

سنگ مفت، حرف مفت

میانکاله فلسفی



شهرام شهیدی
طنز نویس

یک مسئول: دانش آموزان باید برای زندگی آماده شوند
و گلیم خود را از آب بیرون بکشند

کتاب‌های درسی رو هم لوله کنند و باهاش شیپور بزنند!

- یک مسئول: ولی حال کردید چه جوری ۱۲ سال گذاشتیم تون سرکار؟! **←**
- یک مسئول دیگر: اون قضیه علم و ثروت رو هم دیگه نبینم در موردش صحبت کنید! **←**
- یک دانش آموز سابق: ما خودمون از اولش می‌دونستیم **←**
انتگرال و اسمون نون و آب نمی‌شه!
- انتگرال: هرکی من رو بهتر یاد گرفت، بیشتر از زندگی عقب افتاد! **←**
- یه لقمه نون: حالا برید من روز از همون کتاب‌های درسی تون بخواید! **←**
- موسسه کمک آموزشی: تنها کسی که سودا این ۱۲ سال رو برد، من بودم! **←**

یک مسئول: کسانی که تأیید صلاحیت نشدن هم افراد خوبی هستند

پس الان خوبی هاشون رو کجا بریزند؟!

- یک رد شده: تو مایه‌های همونه که چیزی از ارزش هامون کم نمی‌شه؟! **←**
- یک تأیید شده: اون اخوین ولی ما خیلی بیی خوبییم! **←**
- مردم: این قدر خوب زیاد داریم که جا واسه بعضی هاشون کم اومده! **←**
- یک مسئول: خوب بودن کافی نیست، باید توتیم ما هم باشن **←**
#همه خوب! #ما اصلا بد-نداریم #شهر ونگ

• حتما شما هم در مورد تلف شدن پرندگان مهاجر در میانکاله شنیده‌اید. می‌بینید؟ فقط وقت با ارزش نیست که تلف شدن است. پرندگان با ارزش هم حکم زمان را دارند. تلف می‌شوند و آدمی در هر دو مورد نمی‌داند چه چیز با ارزشی را از دست داده است. جمله فلسفی را کیف کردید؟ سردبیر باید به خاطر فلسفی کردن این متن یک مقدار روی حق‌التحریر من بگذارد. چی؟ می‌فرمایند تو با این نوشته همان وقت با ارزش ما را تلف کردی. این به آن در!

• از میانکاله دور نشویم. این تالاب بین‌المللی در حال خشک شدن است و تا ۲۰ درصد از مساحت خود را از دست داده است. شنیده‌ایم شکارچیان منطقه طوماری جمع می‌کنند که در آن نسبت به خشک شدن این تالاب واکنش نشان داده و خواستار برخورد با مسببان آن شده‌اند. تعجب نفرمایید. شکارچی مدافع محیط زیست نداریم. آنها از روی علاقه این کار را نمی‌کنند، بلکه به خاطر منافع خودشان این طومار را نوشته‌اند. تالابی که خشک بشود، دیگر پذیرای پرندگان مهاجر نیست و وقتی پرندۀ ناپدید، آنها چه چیزی باید شکار کنند؟

• می‌گویند وقتی شکارچی‌ها فهمیدند یکی از همسایه‌ها با محدود کردن آب ورودی به دریا، علت اصلی کاهش مساحت تالاب میانکاله است، فوری گفتند از اولش هم انتقادی به این قضیه نداشته‌اند و امضایشان پای طومار جعلی است.

• اما یک نفر از مسئولان سازمان محیط زیست بواشکی دم گوش من گفت آنها از خشک شدن این تالاب خوشحال هستند؛ چون وقتی تالاب نباشد، پرندۀ مهاجری نیست و شکارچی‌ای نیست و وقتی شکاری انجام نشود، کسی هم به سازمان محیط زیست غر نمی‌زند که چرا جلوی شکار پرندگان را نمی‌گیری.

• وقتی جنگل‌های استرالیا در آتش می‌سوزند و جانوران بسیاری متأسفانه در آتش سوختند، ۹۸ میلیون کاربر ایرانی در اقدامی درست ناراحتی خودشان را در شبکه‌های مجازی به اشتراک گذاشتند. (نگویید جمعیت ایران که این قدر نیست. اول اینکه ایرانیان مقیم خارج را هم به جمعیت ایران اضافه کنید. دوم اینکه من کلی فریاد می‌شناسم که یک صفحه اینستاگرامی به نام خودش دارد و یک صفحه هم به نام منیره که اسم مستعار اوست. این طوری تعداد کاربران ایران از تعداد جمعیتش بیشتر است.) اما وقتی پرندگان تالاب میانکاله به طرز عجیب و مشکوکی مُردند، نصف آن کاربران چراغ خاموش آنجا را ترک کرده و با اجازه بزرگ‌ترها رفتند گل بچینند.

• شعر معروف استاد شفیعی کدکنی این روزها باید به روزرسانی شود و این طور نوشته شود که «ای کاش پرندگان مهاجر و کولاها و یوزپلنگ‌های ایرانی و کرگدن‌ها و درختان، وطن‌شان را، مثل بنفشه‌ها، درجعه‌های خاک/ یک روز می‌توانستند/ همراه خویشتن بیزند هر گجا که خواستند.»

• پدری شب آزمون زبان آیلتس فرزندش که فرم‌های مهاجرت را پر کرده بود، گفت: «وضع پرندگان مهاجر را ببین دلبنم. آخر و عاقبت مهاجرت این است.» **□**

خارمغیلان

کاندیداهای مجلس عامل اختلاف در خانواده

فشار رو حال کن، دوازده روی شیش! گفتم: «به نظرم تو مبحث سلامتی رو دست کم گرفتی.» گفت: «خدا رو شکر که سالمی ولی زندگی چی می‌شه؟ زندگی که همش سلامتی نیست.» گفتم: «حالا تو از کی مادیات برات مهم شده؟» گفت: «من درگیر مادیات نیستم، ولی تو قول دادی کتاب‌ها که فروش رفت با هم بریم سفر!» گفتم: «نرفتم!» گفت: «چهارراه سیروس سفره‌ای!» گفتم: «بابا طرف می‌گفت طی کردن فاصله آشپزخانه تا اتاق خواب خودش گردشگریه، بعد از خونه تا چهارراه سیروس گردشگری نیست؟» بوهای ناخوشایندی از رابطه می‌آمد. همسر رویش را برگرداند و مشغول گوشش شد. گفتم: «عزیز دلم! دیگه باید چیکار می‌کردم که نکرده‌م؟» رویش را برگرداند و گفت: «تو تلاش نمی‌کنی.» گفتم: «دیگه باید چیکار می‌کردم؟ این همه جونم دراومد اون کتاب رو نوشتم. بهترین انتشارات مملکت هم چاپش کرد. می‌خواهی لباس عروسکی بیوشم برم جلوی کتاب‌فروشی‌ها بگم کتاب سیارسیری رسید!» گفت: «چرا کتاب‌های تو به اندازه کتاب‌های این آقای کاندیدا فروش نمیره؟» مکثی کردم و گفتم: «خب ببین ... جنابیت‌هایی که کتاب‌های ایشان داره رو کتاب‌های من نداره. کتاب آخر من طنز فلسفیه ولی کتاب آخر اون ... این کجا چرتوپیا کجا؟» گفت: «نخیر. تو هیچ‌ت کمتر نیست، فقط برای فروش کتاب‌ها هیج کاری نمی‌کنی!» گفتم: «ببین من بچه هم بودم پدر و مادر هم کلاسی‌هام براشون کتاب به‌عنوان جایزه می‌خریدن و ناظم سر صف بهشون می‌داد ولی من فقط از ناظم کتک می‌خوردم.»

گفت: «من به این کارا کاری ندارم. به خاطر خودت هم که شده باید معروف بشی.» ساعت ۱۲ شب شده بود، اما بحث ادامه داشت. در انتها روی این موضوع به تفاهم رسیدیم که از نظر فنی و ادبی امکان رقابت با این آقای مجری-کارشناس-نویسنده-کاندیدا وجود ندارد. اما قرار شد بنده با یک سری کارهای جنجالی در اینستاگرام معروف شوم تا فروش کتاب‌هایم بیشتر شود. از این اقدامات می‌توان به فحش کشیدن نویسنده‌های دیگر مملکت به صورت بی‌دلیل! تغییر نام اکانت اینستاگرام به «آیدین وحشی» و خوردن میکس خفاش و سکنجبین، اجرای ناشیانه حرکات رزمی و دیگر کارهای احمقانه اشاره کرد! **□**

همسر من روی کاناپه لم داده بود و با گوشه‌اش مشغول بود. من هم اگر مسئولان روزنامه و نهادهای نظارت بر مطبوعات ناراحت نمی‌شوند، با فاصله‌ای قابل ملاحظه از همسر قانونی ام روی زمین دراز کشیده بودم و کتاب می‌خواندم که همسر من به طور بی‌سابقه‌ای صدایم کرد و گفت: «عزیزم!» از اینکه بالاخره اهمیت و اژه و لزوم استفاده از واژگان محبت‌آمیز بین زوجین را دریافته بودم، خوشحال شدم. این «عزیزم» می‌توانست آغازگر فصلی جدید در ازدواج‌مان و نویدبخش بازگشت روزهای عاشقانه اول ازدواج باشد. با عنایت به این موضوع لبم را غنچه کردم و گفتم: «چونم عشقم؟»

جواب داد: «خاک بر سرت آیدین!» با این جواب کوبنده رابطه زوجیت‌مان به تنظیمات کارخانه برگشت. پرسیدم: «چرا؟» گفت: «شوهرای مردم نویسنده‌اند، شوهر ما هم نویسنده است.» کتاب را بستم و گفتم: «باز چی شده؟» گفت: «چی می‌شد تو هم یه کم مثل این کاندیداهای مجلس بودی؟» گفتم: «من اونجوری اصلا نمی‌تونم عزیزم. حالا مجلس چه ربطی به نویسندگی داره؟» گفت: «نامزدهای مجلس دارن لیست اموالشون رو اعلام می‌کنن. یکی شون گفته چون کتاب‌ها هم خوب فروش رفته ۱۵۰ میلیون تومن ازشون درآمد داشتیم.»

تشتکم به آسمان پرواز کرد و گفتم: «۱۵۰ میلیون؟! حافظ کاندیدا شده یا الیاف شافاک؟ همین نویسنده ملت عشق، اشتباهم را تصحیح کرد و گفت: «الیف شافاک. بعدشم نخیر. اون مرده که به مدت مجری تلویزیون بود نامزد شده.» سرم را تکان دادم و گفتم: «واقعا روزگار بازی‌های پیچیده‌ای داره.» یعنی چی؟ گفت: «هیچ وقت فکر نمی‌کردم یه روز در مقایسه با ایشان هم شکست بخورم.» گفت: «اگه اوضاع مالی‌مون همین جوری پیش بره، باید خودت رو آماده کنی که از کمتر از ایشان هم شکست بخوری.» بعد اضافه کرد: «تازه ایشان یک دستگاه ال نود هم داره، اونوقت تو بعد از دو سال یه دستگاه فشارسنج خریدی روزی ۱۰ دقیقه فشار خودتو می‌گیری می‌گی



آیدین سیارسیری
طنز نویس

کوچه اول

زهره جمالی

عباس سلمانی و تن تن

یادش بخیر قدیم‌ها عباس آقا سلمانی، موهای همه اهالی را با گذاشتن کاسه روی سرشان کوتاه می‌کرد و ریش و سبیل‌شان را هم دستی می‌کشید و مثل کمونیست‌ها یک شکل تحویل می‌داد. البته هر از گاهی برای تنوع مدل «تن تن» را هم چاشنی کارش می‌کرد! خدا بامر اوقات فراغتش دندان می‌کشید، گوش سوراخ می‌کرد و جراحی‌های زیبایی مردانه را هم می‌پذیرفت. امروزه سلمانی‌های مردانه دایره خدمات‌شان پیچیده‌تر شده. طرف زنگ می‌زند برای کوتاهی، آرایشگری می‌گوید: امروز ریش‌گیری دارم گلم! نمی‌رسم. برای دوهفته دیگه وقت می‌ذارم! یا می‌رود دستی به ریش و سبیلش بکشد برای هفته اول اوت یک وقت برایش می‌گذارد تا بعد! خلاصه که آپشن‌های سلمانی مردانه امروزه فقط به سر یا صورت خلاصه نمی‌شود و کم‌کم دارد تعدادشان از آپشن‌های چک لیست جهاز عروس هم بالاتر می‌رود! **□**

شهر ونگ

آساندرو گاتو ... کارنوئیست



شهر ونگ